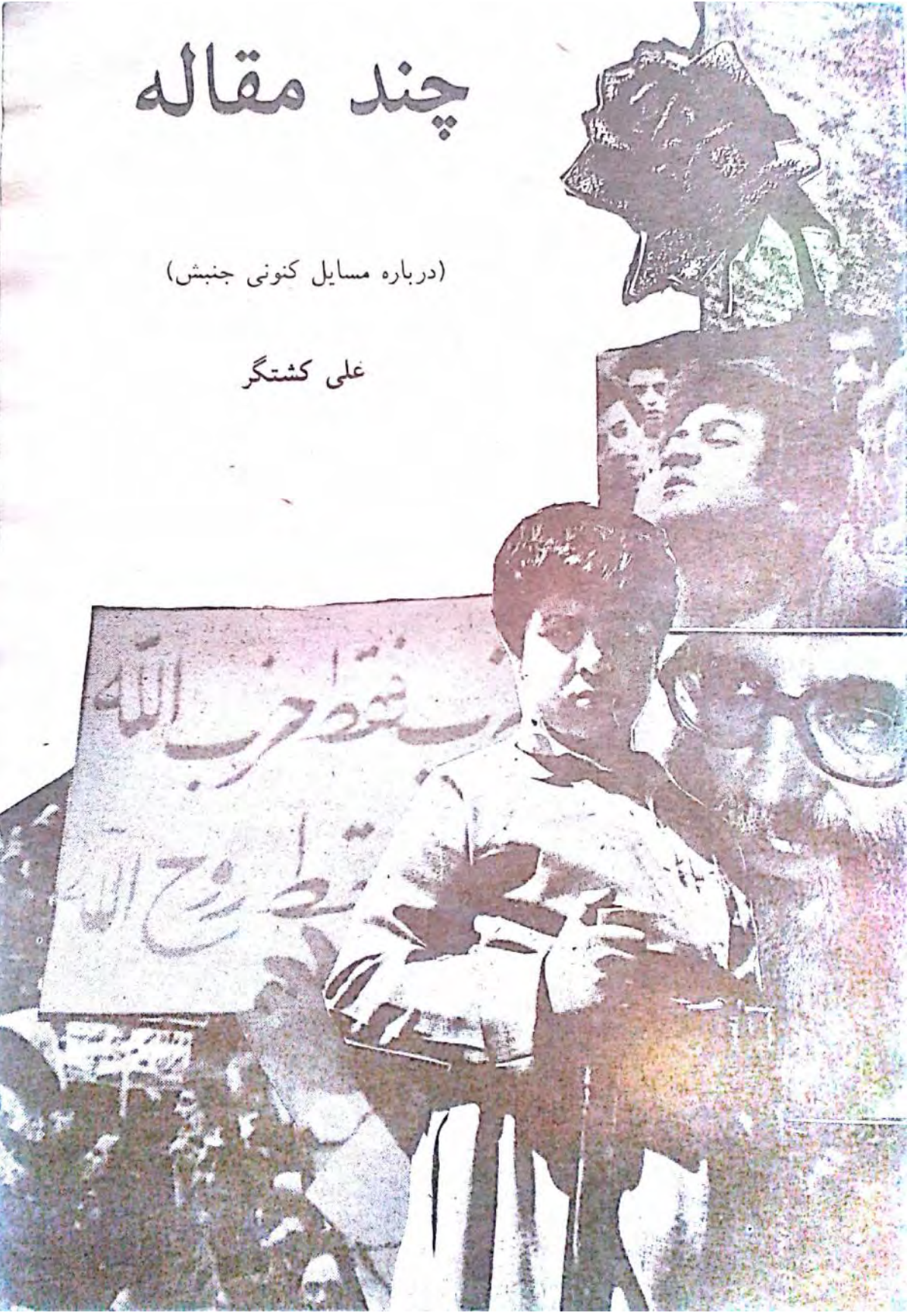


چند مقاله

(درباره مسایل کنونی جنبش)

علی کشتگر



سرسخن

امواج خروشان خشم انقلابی خلق، جنبش رهائیبخش میهن ما را چنان شتابان به پیش رانده که روشنفکران تاکنون نتوانسته‌اند پا به پای جنبش به پیش روند. یکی از مشخصات انقلاب رهائیبخش ایران آن است که شرایط ذهنی سخت از شرایط عینی عقب افتاده است و این می‌تواند خطری عظیم برای جنبش در پی داشته باشد.

از این گذشته شتاب فزاینده جنبش چنان است که امکان در جا نشستن و خواندن کتاب‌های قطوری که می‌توانند پیدا کردن پاسخ بسیاری از پرسشهای دشوار کنونی را آسان کنند، وجود ندارد.

کوشش در جهت ارائه تحلیلهای کوتاه و اشاره به نقطه‌ضعفهایی که می‌توانند جنبش را با خطر شکست رو به رو سازند یکی از وظایف روشنفکران در مرحله کنونی است. جزوه حاضر به برخی از نقاط ضعفهای کنونی جنبش اشاره می‌کند.

در آینده نیز تا آنجا که بضاعت نگارنده اجازه می‌دهد، این وظیفه ادامه خواهد یافت.

علی کشتگر

برخوردهای شتابزده

یکی از مصیبت‌هایی که جنبش ما را در لحظات حساس کنونی تهدید می‌کند، برخوردهای ناسنجیده یا بهتر بگوییم کودکانه برخی گروه‌ها و دسته‌های ناآگاه است. این حرکات لجوجانه و ساده لوحانه که بدبختانه هم از بخش غیر پرولتری جنبش و هم از برخی از دسته‌ها و گروه‌هایی که خود را به‌بخش پرولتری وابسته می‌دانند، سر می‌زند، اینک به‌صورت یکی از معضلات حاد جنبش درآمده و بر پیچیدگی مسائل جنبش رهانیبخش خلق افزوده است.

تقریباً در اغلب تظاهرات، اعتصابات و میتینگ‌هایی که در ایران برگزار می‌شود، ما شاهد اقلیت‌هایی از عناصر ناآگاه و شتابزده دو طرف (بخش پرولتری و غیر پرولتری) هستیم که هر يك به‌نوبه خود با حرکات و رفتارهایی عجولانه و کودکانه به‌میدان می‌آیند و هر يك برای ترویج و تبلیغ ایدئولوژی و عقاید خود به‌روش‌هایی زننده و ناشایسته متوسل می‌شوند.

يك طرف خیال می‌کند اگر همین حالا خواستار هم‌مونی (سرکردگی) طبقه کارگر نشود، همین فردا خرده بورژوازی حکومت را در دست می‌گیرد و طرف مقابل نیز می‌پندارد که وظیفه دیگری ندارد جز این که تراکتها، اعلامیه‌ها، پلاکاردها و تصاویر گروه‌های سیاسی را پاره کند و هر صدایی غیر از صدای خود را با زور و قلدری که شایسته سرسپردگان و مزدوران استبداد است، ساکت نماید.

اما این يك واقعیت مسلم است که هم‌مونی طبقه کارگر در آغاز جنبش رهانیبخش

وجود ندارد. چرا که در آغاز جنبش، خرده بورژوازی سنتی رادیکال با مبارزات گسترده و قهرآمیز خود از طبقه کارگر پیشی گرفته و کارگر هنوز در این مقطع از جنبش نمی‌تواند ادعای هژمونی جنبش را داشته باشد، زیرا هژمونی در واقعیت وجود ندارد. شك نیست که در عصر امپریالیسم، بدون هژمونی طبقه کارگر، پیروزی جنبش رها نبخش ممکن نیست. بنابراین مساله روشن است: طبقه کارگر با شرکت فعال در مبارزات رها نبخش پیوسته رشد می‌کند، پیوسته تشکل بیشتر و بالاتری می‌یابد و با ضربه‌های بی‌پای که به دشمن وارد می‌سازد، پیوسته در سطح جنبش از حیثیت و اعتبار بیشتری برخوردار می‌شود و از آنجا که پیگیرترین طبقه انقلابی است به تدریج و همراه با رشد مبارزه سرانجام هژمونی خود را اعمال می‌کند. این يك واقعیت مسلم و اثبات شده تاریخی است.

پس طرح هژمونی در لحظه‌ای که هنوز طبقه کارگر در مبارزه و بطور کلی در سطح جنبش یعنی در واقعیت از چنین مزیتی برخوردار نیست خیالی‌افی محض است و تنها باعث فریب کارگران و دوری و بی‌زاری دیگر طبقات و اقشار درون خلق از ایدئولوژی پرولتاریا که «نمایندگان» اش برخوردی شتابزده، غیرواقعی و غیر صادقانه با مسایل جنبش دارند و هنوز از راه نرسیده ادعای هژمونی می‌کنند، می‌شود. و همه اینها باعث تشدید تضاد پرولتاریا با دیگر طبقات و اقشار خلق خواهد شد.

بدون تردید تشدید این تضاد نمی‌تواند به سود پرولتاریا باشد. چرا که پرولتاریا بدون شرکت دیگر طبقات و اقشار، هرگز به تنهایی نخواهد توانست تضاد آشتی‌ناپذیر خلق با ضد خلق را در کشورهای زیر سلطه حل کند و از آنجا که پرولتاریا بیش از همه از انقلاب سود می‌برد، طبیعی است که تشدید تضاد و شکست انقلاب رها نبخش پیش از هر چیز به زیان پرولتاریا تمام می‌شود. بنابراین تکرار خشک اندیشانه (دگماتیک‌وار) هژمونی طبقه کارگر بدون درک دیالکتیکی آن، هم به بخش پرولتری جنبش و هم به کل جنبش رها نبخش آسیبه‌ای جبران‌ناپذیری وارد می‌کند.

و اما طرف مقابل یعنی اقلیت ناآگاه و مرتجع بخش غیر پرولتری که کاری جز سرکوب هر نوع اندیشه سیاسی ندارد، بیش از هر چیز چوب عدم آگاهی از حقایق را

می خورد و در واقع محصول تلخ سالهای سیاه خفقان و سلطه امپریالیسم است. سالهایی که بسیاری از جوانان ما را سطحی، شتابزده و دور از واقعیت‌های تاریخی بار آورده است. اینها با توهین و حتی حمله به عناصر مبارزی که سالها در گوشه زندان رژیم دلاورانه و با تحمل هراسناکترین شکنجه‌ها به مبارزه قهرمانانه خود ادامه داده‌اند و با پاره کردن تصویر فرزندان برومند خلق (برای نمونه تصویر صمد بهرنگی در بهشت زهرا ۱۸/۱۰/۵۷) و توهین به کسانی که در راه پیروزی خلق جان فدا کرده‌اند، بیش از هر عامل دیگری زمینه را برای تشدید تضادهای درون خلق و شکست جنبش فراهم می‌کنند.

حرکات افراطی و ناآگاهانه هر يك از این اقلیتها بر علیه دیگری زمینه را برای رشد گرایشهای نادرست طرف دیگر فراهم می‌کند. طبیعی است که وقتی عناصر ناآگاه بخش غیر پرولتری، تراکتها و اعلامیه‌های گروههای سیاسی را پاره می‌کنند و با روش سرکوب، از برخورد آزادانه اندیشه و عقاید جلوگیری می‌کنند، به اپورتونیستهای بخش پرولتری فرصت می‌دهند که برای تبلیغ نظریات و گرایشهای نادرست خود بهره‌برداری کنند و این توهم را در عناصر خام و ناآگاه بخش پرولتری بوجود آورند که گویا این پیشامدها نتیجه طبیعی تضادهای خرده بورژوازی و بورژوازی با پرولتاریا است و گویا هرگونه خویشتن‌داری و گذشت از جانب عناصر بخش پرولتری مساویست با خیانت به آرمان پرولتاریا. و از این رو باید مقابله به مثل کنیم و در میتینگها و تظاهرات به هر نحوی که شده ابتکار عمل را به دست گیریم، شعارهای پرولتری بویژه شعارهای مربوط به همزمنی طبقه کارگر را هر چه بلندتر تکرار کنیم و با گرایشهای بورژوایی به رقابت برخیزیم و بدینسان بسیاری از عناصر ناآگاه بخش پرولتری که نه درک عمیقی از تئوری و نه سابقه چندانی در مبارزه دارند، جذب اپورتونیستها می‌شوند و برای مقابله با «خفقان خرده بورژوازی» به رفتار و حرکات سکتاریستی کشانده می‌شوند و بدینوسیله زمینه رشد اقلیت ناآگاه و مرتجع بخش غیر پرولتری را بیش از پیش فراهم می‌کنند. چرا که حرکات نایجا و ناسنجیده اپورتونیستهای بخش پرولتری به عناصر مرتجع فرصت می‌دهد که توده‌ها را از خطر «منافقان» و بحیره بترسانند و بدینسان بخشی از

توده‌های ناآگاه را به‌دنبال خود بکشانند.

در این جا است که عناصر ساواک و همهٔ دیگر عناصر مزدور دشمن می‌توانند به‌آسانی در صفوف خلق رخنه کنند و به‌بهانهٔ دفاع از شریعت و مبارزه با کمونیستها و غیره به‌ر کاری که به‌صلاحتشان بود دست زنند، از شعارهای انقلابی به‌بهانهٔ این که کمونیستی است جلوگیری کنند و بدینسان زمینه را برای تشدید تضادهای درون خلق و شکست جنبش فراهم کنند. (در روز تاسوعا و نیز در تظاهراتی که در بهشت زهرا بارها انجام شده نمونه‌های زیادی از این موارد را دیده‌ایم). آنچه در این میانه کار عناصر آگاه و مبارزان راستین جنبش را دشوارتر می‌کند، برخوردی برخی از دانشجویان و روشنفکرانی است که تازه از خارج آمده و می‌خواهند به‌انقلاب خدمت کنند؛ بسیاری از اینها که از کم و کیف اوضاع داخلی بیخبرند، و به‌جای آن که به‌تحلیل مشخص از اوضاع مشخص بیندیشند و در راه همگامی با مبارزان راستین جنبش قدم بردارند، جبهه بندیهای سیاه جهانی و مسایل چین و شوروی برایشان در صدر اهمیت قرار دارد، به‌محض ورود به‌ایران می‌کوشند همان تصورات و برداشتهای ذهنی خود را که اصلاً قابل تطبیق با واقعیت‌های جامعهٔ ما نیست پیاده کنند و پس از آن که یکی دوبار در اجتماعات و تظاهرات شرکت جستند و وضع را غیر از آنچه می‌پنداشتند، دیدند، به‌جای آن که در تخفیف تضادهای درون جنبش بکوشند، بی‌تابی و ناشکیبایی خرده‌بورژواامنشانه خود را بروز می‌دهند و با گسترش گرایشهای اپورتونیستی خیلی زود به‌سدر راه جنبش تبدیل می‌شوند و مبارزان واقعی بخش پرولتری را که در جهت تخفیف تضادهای پرولتاریا با دیگر طبقات و اقشار تلاش می‌کنند، «خرده بورژوا»، «رفرمیست» و غیره می‌نامند و با برچسب زدن، تهمت زدن و ارائه تحلیلهایی که از خارجه سوغات آورده‌اند گروهی ساده دل را به‌دور خود معطل می‌کنند و برپیچیدگی مشکلات می‌افزایند (البته همان گونه که گفتیم مقصود ما فقط عده‌ای از تحصیل‌کرده‌ها و دانشجویان خارجی است نه همهٔ آنها).

به‌نظر ما اگر به‌موقع و با پشتکار با این گونه حرکات غلط که جملگی منشأ اپورتونیستی دارند برخورد درست نکنیم عواقب زیر اجتناب ناپذیر می‌شود:

- ۱- رشد گرایشهای اپورتونیستی در بخش پرولتری و به‌هرز رفتن قسمت عظیمی از نیروها در این بخش از جنبش.
- ۲- رشد عناصر مرتجع و ناآگاه در بخش غیر پرولتری جنبش و تضعیف عناصر مبارز و مترقی این بخش به‌سود عناصر ناآگاه.
- ۳- تشدید تضادهای دو بخش جنبش که نتیجه طبیعی رشد اپورتونیسم در بخش پرولتری و رشد گرایشهای ارتجاعی در بخش غیر پرولتری است.
- ۴- رخنه عوامل ساواک و مزدوران دشمن در صفوف جنبش و در لباس دفاع از شریعت و مبارزه با کمونیسم. همان گونه که در پیش‌گفتیم دشمن بخوبی می‌تواند در لباس عناصر مرتجع و ناآگاه بخش غیر پرولتری به‌فعالیت بپردازد.

عوامل فوق می‌توانند خطرات بزرگی برای جنبش رهائیبخش ایران در مرحله کنونی ایجاد کنند و اگر به‌موقع از گسترش این عوامل جلوگیری نکنیم و راه را بر بهره‌برداری دشمن که در استفاده از ضعفهای جنبش مهارت کاملی کسب کرده است نبندیم، شکست جنبش رهائیبخش بعید نخواهد بود. بنابراین بر عهده مبارزان آگاه و صادق بخش پرولتری جنبش است که در این خصوص هرچه بیشتر به‌کارهای توضیحی اهمیت دهند و عناصر ناآگاه بخش پرولتری را از خطرات برخوردی عجولانه، مقابله به‌مثل و کم‌بها دادن به‌دیگران مطلع سازند و بویژه به‌این واقعیت تأکید کنند که هم‌زمنی فقط به‌فقط از طریق مبارزات پیگیر و صادقانه تأمین می‌شود نه خیالبافیهای کودکانه. در این خصوص افشای اپورتونیستها و عناصری که به‌جای کوشش در راه تخفیف تضادهای درون جنبش به‌تشدید آنها دامن می‌زنند و هویت مستقل طبقه کارگر را در انزوای این طبقه می‌دانند یکی از وظایف عناصر مبارز و انقلابی هر دو بخش جنبش خواهد بود.

توطئه‌های دشمن را نقش بر آب کنیم

رژیم تبهکار و اربابان غارتگر آن دیگر کاملاً پی برده‌اند که صفوف یکپارچه و متحد خلق را نمی‌توان با بهراه انداختن حمام خون، با به‌گلوله بستن کودکان و به‌توپ و تانک بستن خانه و کاشانه خلق مبارز ایران درهم شکست. دشمن همه جنایات تاریخ بشر را در یکسال و اندی که گذشت در میهن ما تکرار کرد.

مردم اصفهان را بارها به‌توپ بست، در قم، تبریز، تهران، زنجان، جهرم، دزفول، شیراز و دیگر شهرها و روستاهای سرزمین ما حمامهای خون براه انداخت. و هزاران زن و مرد دلاور ایرانی را در میدانها و خیابانها کشت. دانشگاهها را به‌گلوله بست و استاد و دانشجو را در خون غلطانند. مجروحان و پزشکان را در بیمارستانها کشت. جگرگوشه‌های مردم را با بیش‌زمانه‌ترین شکنجه‌ها در جلو چشم هزاران نفر به‌شهادت رسانند. به‌خانه‌های مردم ریخت و همه ساکنان را از کودک شش ماه تا پیر هفتاد ساله به‌مسلسل بست، دختر بچه‌ها را در شهر همدان مورد تجاوز قرار داد، مردم نجف آباد را قتل عام کرد. صفوف تظاهر کنندگان مشهد را با تانک درو کرد، کودکان قزوین را زیر زنجیرهای تانک له کرد، مجروحان را دسته دسته زنده بگور کرد، در سراسر خاک میهن گرد مرگ پاشید، کاری کرد که مجموع جنایتهای تاریخ بشر نیز در برابر ابعاد هراسناک جنایات هول‌انگیز او ناچیز جلوه گر شد.

اما، شگفتا که همه این فجایع هولناک و باور نکردنی نتوانست کوچکترین خللی در اراده خلق یکپارچه و متحد ما پدید آورد، سهل است، اراده خلق متحد همه قدرت جهنمی دشمن را تحقیر کرد و هر روز با اواده‌ای آهتین‌تر و شکوهمندتر از روز پیش گام بلندتری برداشت و سرانجام در یستر خون شهیدان گل‌های سرخ روئیدن گرفتند. سیده دمید، دشمن، هراسان عقب تشست.

لیکن دشمنی که مرگ و زندگیش در گرو دو یند تگهداشتن خلق ما است، دشمنی که ادامه زندگیش تنها و تنها با مکیدن خون خلق زحمتکش ما و غارت ثروت‌های طبیعی

ما میسر است، هرگز به این آسانها میدان را خالی نخواهد کرد. چنین دشمنی ناچار تا پای مرگ به مبارزه ادامه خواهد داد و اگر در يك جبهه شکست خورد، بیدرنگ برای حفظ منافع حیاتی خود، برای حفاظت از شیشه عمر خود، جبهه دیگری خواهد گشود! امیرالیسم و نوکران داخلش اینک با بهره‌گیری از کار کشته‌ترین مزدوران سیاست‌باز و توطئه‌گر خود می‌کوشند، جنبش خلق ما را با شکست روبرو سازند و سلطه جهنمی خود را دوباره بر قیمت شده مستحکم کنند. دشمن اکنون با تمام قدرت خود می‌کوشد پیش از هر چیز در صفوف یکپارچه و متحد خلق نفاق اندازد و با رودر رو قرار دادن مردم و در نتیجه تضعیف جنبش زمینه سرکوب و شکست کامل آن را فراهم کند و بعد در لحظه مناسب به کمک ارتش که دشمن می‌کوشد کم و بیش دست نخورده باقی بماند همه ثمرات انقلاب را نقش بر آب کند.

اینک کاخ سفید واشنگتن و پایتختها و ادارات جاسوسی همه کشورهای امپریالیستی به‌مراکز توطئه علیه خلق ایران بدل شده‌اند و سالخورده روهکان دشمن با استفاده از همه تجارب تاریخی خود با عجله نقشه شیطانی و پلید خویش را تکمیل می‌کنند. ما اعلام می‌داریم که سرلوحه این نقشه اهریمنی، سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم مسلمان ایران و ترساندن مبارزان از خطر واهی کمونیسم است.

کارشناسان و نظریه پردازان امپریالیسم آمریکا بویژه متخصصان امور ایران از قبیل کوتام، بایندر و زوینس، رونامه‌نگاران جیره خوار سازمان سیا و اینتلیجن سرویس انگلیس، مطبوعات و رادیوهای خارجی و داخلی استعمار جملگی برای شوراندن مردم ایران بر علیه یکدیگر همصدا شده‌اند.

دولت مزدور بختیار نیز با مودیگری تمام در این راه جنایتکارانه قدم گذاشته و در این راه از حمایت همه جانبه روحانی نمایان خود فروخته و رسوایی که تا دیروز از بلندگوهای رادیوی استعمارزده ایران به دعا و ثناگویی از رژیم مشغول بودند و بقای رژیم «حافظ امنیت و حافظ اسلام» را مسئلت داشتند، برخوردار است.

انتشار کتاب «توطئه در ایران» و پخش اعلامیه‌های آنچنانی از جانب ساواک (که گویا آقای بختیار به‌زودی اسمش را تغییر خواهد داد)، سخنان بختیار و اعلام خطرهای بیش‌رمانه و واهی او همه و همه بخشی از دسیسه‌های دشمن برای دامن زدن به‌هیستری



ضد کمونیستی و انحراف مبارزه خلق ایران است.

در این لحظه‌های حساس هر کس با هر گرایش عقیدتی و ایدئولوژیک باید در راه فشرده‌تر کردن و یکپارچه‌تر کردن صفوف خلق گام بردارد و با افشای هدف اهریمنی دشمن، دسیسه‌های موزیانه او را نقش بر آب کند.

اگر امروز این انفجار عظیم خلق نتواند دشمن را به‌زانو در آورد، اگر دشمن در عملی ساختن دسیسه‌های خود موفق شود، اگر خون شهدای راه آزادی پایمال شود، اگر سایه مرگبار دشمن دوباره پهنه ایران زمین را از تابیدن نور خورشید محروم کند، اگر دشمن صفوف متحد خلق را پاره پاره کند و با استفاده از پراکندگی صف مبارزان، زمینه سرکوب را فراهم کند و انقلاب خلق ما را ناکام سازد، معلوم نیست چنین فرصت زرینی دوباره به‌این زودبهداست دهد. در صورت شکست جنبش، دشمن این بار با تجربه‌ای بیشتر سلطه خود را مستحکم‌تر خواهد کرد و روحیه شکست و تسلیم بر فضای ایران زمین حکمفرما خواهد شد. در این صورت ما در برابر تاریخ و در پیشگاه نسلهای آینده کوتاه‌فکران گناهکاری بیش نخواهیم بود.

بیانید در این لحظه‌های حساس به‌خون شهیدانمان که خاک ایران زمین را گلگون ساخته است، سوگند یاد کنیم که تا پیروزی کامل بر دشمنان داخلی و خارجی نگذاریم کوچکترین شکافی در صفوف یکپارچه و متحدمان پدید آورند. بیانید کاری کنیم که دشمن آرزوی شکست ما را به‌گور ببرد. بیانید بپذیریم که میهن پرستی در انحصار هیچ يك از طبقات و اقشار خلق نیست.

همان گونه که تاریخ بویزه تاریخ دهه گذشته ایران نشان داده است مبارزان مسلمان و میهن پرستان کمونیست در راه مبارزه با سلطه بیگانه و شکست ارتجاع داخلی، در راه پیروزی خلق مردانه جنگیده‌اند و دلاورانه جان باخته‌اند و در برابر بیش‌زمانه‌ترین و ددمنشانه‌ترین شکنجه‌های دشمن سر بلند بیرون آمده‌اند. هیچ چیز به‌اندازه اتحاد ما دشمن را نمی‌ترساند. میهن پرستان راستین برای وحدت خلق هزاران شهید داده‌اند و اگر لازم باشد از دادن هزاران هزار شهید نیز ابائی نخواهند داشت.



وحدت چیست؟

پیش از هر چیز باید بدانیم که بطور کلی اقشار و طبقاتی که در واژه خلق می‌گنجد دارای شرایط عینی وحدت هستند. زیرا جملگی مهمترین وظیفه خود را مبارزه با ضد خلق می‌دانند و با وجود تضادهای گوناگونی که با یکدیگر دارند، همگی با رژیم وابسته به امپریالیسم در مبارزه هستند. و اما وحدتی که ما اینک باید بر آن تاکید کنیم چیست؟ نخستین اصلی که در این خصوص باید بپذیریم آن است که این وحدت به مفهوم کنار گذاردن مبارزه ایدئولوژیک و یا تبعیت یک سازمان سیاسی از سازمان دیگر نیست. زیرا این نه وحدت بلکه سرکوب و خفقان است. وحدت تنها به آن مفهوم است که در عمل بپذیریم که در شرایط حاضر عمده‌ترین تضاد، تضاد خلق با رژیم وابسته به امپریالیسم است. به سخن دیگر وقتی می‌پذیریم که با وجود همه اختلافاتی که داریم نخستین هدف ما مبارزه با امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع داخلی است، به نوعی پذیرفته‌ایم که در حال حاضر نیروهای خلق نباید در یک مبارزه آشتی‌ناپذیر با یکدیگر درگیر بشوند. بلکه باید بکوشند همه اختلافات خود را از راههای مسالمت‌آمیز حل کنند یعنی از یکدیگر انتقاد کنند، به مبارزه در حوزه‌های ایدئولوژیک و سیاسی ادامه دهند اما هرگز طرف مقابل را به‌زور ساکت نکنند، نوشته‌ها و جزوات طرف مقابل را پاره نکنند، به تهدید و ارعاب یکدیگر دست نزنند و خلاصه با همه اختلافات از کانال بحث، انتقاد و مبارزات سیاسی برخوردار کنند. باید دریابیم که شیوه‌های سرکوب در درون خلق، بویژه در هنگام مبارزه با امپریالیسم بسود امپریالیسم و ارتجاع داخلی تمام می‌شود. هرگز نمی‌توان با

تهدید و ارعاب از اشاعه يك ایدئولوژی جلوگیری کرد. برعکس شیوه‌های تهدید و ارعاب در مبارزه با يك ایدئولوژی معین همیشه مردم را کنجکاوتر می‌کند. از همه مهمتر اینکه ایدئولوژی بر حق هرگز نباید از مبارزه با سایر ایدئولوژی‌ها وحشت کند. چنین کاری فقط شایسته ایدئولوژی‌های میرنده است. ما باید به یاد داشته باشیم که در همه تاریخ سرکوب يك اندیشه یا يك ایدئولوژی، زمانی ضرورت پیدا کرده که ایدئولوژی رقیب قدرت مقابله دمکراتیک را از دست داده است. به سخن دیگر شیوه سرکوب را همیشه طرفداران ایدئولوژی میرنده در برابر هواخواهان ایدئولوژی بالنده بکار می‌گیرند. از اینرو هر کسی که تفکرات و ایدئولوژی خود را به حق می‌داند نباید از مبارزه ایدئولوژیک وحشت داشته باشد و به پاره کردن جزوات و سانسور عقاید طرف مقابل بپردازد. اندیشه‌ای که در مبارزه با اندیشه‌های دیگر آبدیده نشده باشد اگر بر حق و درست هم باشد، باز تاب مقاومت در برابر اندیشه‌های دیگر را ندارد، همانگونه که گیاه گلخانه‌ای تاب مقاومت در برابر علفهای هرز را ندارد. اما گیاهی که در دامان طبیعت بروید و از آغاز با آفات و علفهای هرز و هوای نامساعد دست و پنجه نرم کند، هرگز با نخستین حادثه ناگوار نمی‌میرد. نفس دمکراسی حکم می‌کند که هیچ کس نباید به بهانه اینکه فلان اندیشه نادرست است به سانسور آن دست بزند. چرا که درستی یا نادرستی يك اندیشه تنها در برخورد با اندیشه‌های دیگر معین می‌شود و گرنه هر دیکتاتور نابخردی این حق را برای خود قائل است که جلو هر فکری که مخالف اراده یا مقایر منافعش باشد، به این بهانه که چنین اندیشه‌ای زیانبخش است، بگیرد. بطور کلی عدم رعایت دمکراسی در درون صفوف خلق گرایشهای زورگویانه و اندیشه‌های نادرست را ترویج خواهد کرد و حتی بهترین ایدئولوژی‌ها را به سلاحی در دست دشمن تبدیل خواهد کرد. از این گذشته بسیاری از افراد را از مبارزه دلسرد و روگردان می‌کند. بنابراین وحدت یعنی پذیرفتن این اصل که اقشار و طبقات مختلف خلق مبارزه آشتی‌ناپذیر را تنها با دشمن ضد خلقی مجاز بدانند و خود با اختلافات عقیدتی از راه بحث، انتقاد و مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک برخورد کنند. البته ممکن است یکی بگوید دشمن، دشمن است و برای ما رژیم وابسته به امپریالیسم و پیروان فلان مسلک

هر دو دشمن بشمار می‌روند. باید از او پرسید در حال حاضر کدامیک به خلق بیشتر ستم می‌کند، کدامیک زور بیشتری دارد و خلاصه کدامیک خلق را در خیابانها و میدانهای اعدام به گلوله می‌بندد و در شکنجه‌گاهها و سیاه‌چالها با وحشیانه‌ترین وسایل شکنجه می‌کند، مبارزه با کدامیک مقدم است و اگر پاسخ او آن باشد که مبارزه با رژیم وابسته مقدم است همین برای ما کافیست. ما با همه آنها که چنین بگویند در عمل وحدت داریم. اما اگر در پاسخ ما بگویند مبارزه با رژیم وابسته و پیروان فلان مسلک هر دو باید در يك زمان صورت گیرد، در پاسخ او خواهیم گفت این باعث تقویت رژیم آدمکش و شکنجه‌گر می‌شود و در شرایط کنونی بزرگترین خطر چنین کاری تثبیت رژیم است و این به‌عنوان بزرگترین خیانت به خلق ستم‌دیده ایران در تاریخ ثبت خواهد شد. در پاسخ او خواهیم گفت که این کار منتهای آرزوی رژیم است. رژیم بارها برای دامن زدن به اختلافات و رودررو قرار دادن صفوف خلق به‌کمک عمال ساواک دست به جنایت زده است، بمب‌گذاری در خانه و دفاتر کار مخالفان و به‌آتش کشیدن سینما رکس آبادان و وقایع کرمان، اسدآباد همدان، رضائیه، ساری و غیره همگی نمونه‌هایی از این تلاش شیطانی رژیم را بخوبی نشان می‌دهند. نمونه‌های دیگری از کوشش رژیم و امپریالیسم برای نفاق افکندن در صفوف خلق را می‌توان از نحوه برخورد روزنامه‌های خارجی و داخلی و شایعاتی که این روزنامه‌ها و رادیوهای امپریالیستی می‌پراکنند بوضوح دید. باید یادآور شویم که برخی از گروهها و دسته‌های سیاسی که وحدت درون خلق را به‌زیان خود می‌بینند و به‌محض عنوان شدن وحدت میان روحانیت مرفقی و مبارز و سازمانهای سیاسی بیدرنگ خود را در خطر نابودی احساس می‌کنند، می‌کوشند از این وحدت به‌ر قیمتی شده جلوگیری کنند. لیکن باید به آنها گوشزد کرد که راه جلوگیری از انزوای خود را در تشدید تضادهای درون خلق جستجو نکنند، زیرا چنین کاری در نهایت به‌زیان خلق و بسود دشمن تمام خواهد شد. این گروهها و دسته‌ها برای جلوگیری از انزوا و نابودی خود باید خط مشی و برنامه سیاسی خود را عوض کنند نه آنکه به اختلافات دامن بزنند. وظیفه هر روشنفکر مبارز در این لحظه آن است که مشت همه گروهها و سازمانهایی که سد راه وحدت درون خلقند باز کند.

به گمان ما آنها که شعار حکومت فوری طبقه کارگر می دهند نه تنها به اختلافات درون خلق دامن می زنند، بلکه از آنجا که شرایط عینی و ذهنی حکومت طبقه کارگر هنوز فراهم نیست این شعار کاملاً انحرافی و به زیان طبقه کارگر است. زیرا همانگونه که می دانیم اکنون تضاد عمده کشور وابسته ایران تضاد خلق با دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم است. از اینرو کوشش در جهت حل این تضاد مهمترین وظیفه نیروهای انقلابی است. بنابراین در این مرحله از جنبش فقط وحدت در جهت شکست قطعی امپریالیسم و رژیم مطرح است. آنهایی که از موضع راست به رژیم می تازند و خواستار بازگشت به دوران گذشته و نهادهای فتووالی هستند نیز عملاً در جهت تشدید تضادهای درون خلق گام بر می دارند. خوشبختانه این گروه پایگاه مستحکمی در میان خلق ندارد و تنها عقب مانده ترین گروه های درون خلق ممکن است به علت ناآگاهی به دنبال آنان کشانده شوند.

بنابراین وحدت به مفهوم آن است که ضمن پذیرفتن همه اختلافات درون خلق و ضمن قبول این که هیچ کس حق ندارد با تهدید و ارعاب یعنی به شیوه رژیم دیکتاتور صدای دیگری را خاموش کند، بپذیریم که مبارزه با رژیم وابسته به امپریالیسم در شرایط کنونی بر هر مبارزه دیگری مقدم است و این خواست روحانیت مرفقی و مبارز ایران نیز هست. فحاشی، تهمت زدن به یکدیگر و هر نوع دروغ پردازی و یا کوشش برای کم بها دادن به سازمانها و گروه های سیاسی درون خلق و پر بها دادن به گروه دیگر، از وحدت خلق خواهد کاست. مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک در درون صفوف خلق هرگز نباید به تهمت زنی و افترا کشانده شود. تهمت و افترا خود زمینه را برای برخوردهای خشن درون خلق آماده می کند. البته تذکر اشتباهات و ندانم کاری های فلان گروه سیاسی و یا انتقاد از مواضع ایدئولوژیک و سیاسی هر یک از نیروهای درون خلق، همانگونه که گفته شد، کاری است مجاز و این را نباید به حساب تهمت و افترا گذاشت. اما کوشش برای کم بها دادن به یکدیگر از عوامل مهم تشدید تضادهای درونی است. وقتی روحانیت مبارز و یا دانشجویان، بازاریان و سایر گروه های هواخواه روحانیت اعلام تظاهرات می کنند، گروه های سیاسی دیگر فقط به صورت مهمان و برای

اعلام همبستگی باید در این گونه تظاهرات شرکت کنند. کوشش برای به دست گرفتن رهبری در این گونه تظاهرات اشتباهی نابخشودنی است. همچنین آنها که در تظاهرات و اعتصابات حتی در نحوه لباس پوشیدن تظاهر کنندگان هم دخالت می کنند و گاهی به تفتیش عقاید که فقط شایسته دیکتاتورها و مخالفان دمکراسی است می پردازند و یا بدتر از همه می کوشند تظاهرات جداگانه گروههای سیاسی را برهم بزنند و یا به پاره کردن جزوات و نشریات دست می زنند، بدون تردید از عوامل نفاق افکنی به حساب می آیند و باید بدانند که آن نحوه برخورد فقط به سود رژیم و امپریالیسم تمام می شود.

گروههای سیاسی مختلف باید به یاد داشته باشند که در تظاهرات جداگانه، هیچیک حق ندارند برای در دست گرفتن رهبری تظاهرات از پیش اعلام شده گروههای دیگر و برهم زدن نظم این گروهها اقدام کنند و همان گونه که گفته شد تنها به عنوان مهمان می توانند در تظاهرات از پیش اعلام شده فلان گروه یا فلان سازمان شرکت کنند. لیکن در تظاهرات مشترک هر کس باید از حق تبلیغ آزادانه ایدئولوژی و برنامه سیاسی خود برخوردار باشد. جلوگیری از برخورد آزادانه عقاید و اندیشه و پاره کردن اعلامیهها و جزوات گروههای سیاسی، تضادهای درون حق را تشدید و راه را برای رخنه و بهره برداری عوامل رژیم و در نتیجه در برابر هم قرار دادن صفوف خلق باز می کند و دشمن تنها در این صورت می تواند جنبش خلق را سرکوب کند.

هواداران «نظریه سه جهان» یا سرسپردگان امپریالیسم؟

ایدئولوژی پرولتری به ما می آموزد که برای تعیین استراتژی انقلابی به مهم‌ترین تضادهای جهان توجه کنیم. این تضادها عبارتند از:

- ۱- تضاد خلقهای زیر سلطه با امپریالیسم و ارتجاع داخلی
- ۲- تضاد اردوگاه سوسیالیسم با اردوگاه امپریالیسم
- ۳- تضاد پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری با بورژوازی این کشورها
- ۴- تضادهای درونی امپریالیسم

اگر به تضادهای بالا دقت کنیم براحتی در می‌یابیم که بطور کلی می‌توانیم جهان را به دو جبهه متضاد تقسیم کنیم. یکی جبهه خلقهای زیر سلطه، کشورهای سوسیالیستی و پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری و دیگر جبهه امپریالیسم جهانی و رژیمهای مرتجع و دست‌نشانده آنها.

بنابراین کشورهای سوسیالیستی و نیروهای ترقیخواه جهان باید از مبارزه خلقهای کشورهای زیر سلطه امپریالیسم حمایت کنند و بطور کلی پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری، خلقهای کشورهای زیر سلطه و کشورهای سوسیالیستی متحدان طبیعی هم به‌شمار می‌روند و در مبارزه با امپریالیسم و استعمار نو با یکدیگر منافع مشترک دارند. چرا که شکست امپریالیسم چه در جبهه کشورهای زیر سلطه و چه در مبارزه با پرولتاریای داخلی و چه در نبرد با اردوگاه سوسیالیسم، سبب تضعیف جبهه امپریالیستی و در نتیجه تقویت نیروهای ترقیخواه جهان می‌شود.

اما تئوری سه جهان نظریه مارکسیست - لنینیستی بالا را رد می‌کند و جهان را بطور کلی به سه جبهه زیر تقسیم می‌کند:

۱- جهان اول شامل امپریالیسم امریکا و «سوسیال امپریالیسم» شوروی
۲- جهان دوم یا کشورهای اروپائی و ژاپن (بخوانید امپریالیسم منهای امپریالیسم آمریکا)

۳- جهان سوم یعنی چین و همه کشورهای و خلقهای زیر سلطه جهان بنا به نظریه سه جهان، در حال حاضر دو ابر قدرت امپریالیسم آمریکا و «سوسیال امپریالیسم» شوروی همه جهان از جمله کشورهای امپریالیستی اروپا و امپریالیسم ژاپن را زیر سلطه خود گرفته‌اند. از این رو در حال حاضر، در مبارزه با دو ابر قدرت، همه کشورهای زیر سلطه آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین متحد کشورهای اروپائی و ژاپن به شمار می‌روند. از این رو مبارزه خلقهای زیر سلطه با امپریالیسم اروپا و امپریالیسم ژاپن یعنی با «جهان دوم» از آنجا که وحدت جهان اول و دوم را از میان می‌برد، کاری ارتجاعی است.

بنا به نظریه سه جهان، امپریالیسم فرتوت آمریکا خود به خود در حال تلاشی و مرگ است. اما «سوسیال امپریالیسم» جوان شوروی، امپریالیستی رو به رشد و بالنده است. از این رو در تضاد کشورهای «جهان دوم» و «جهان سوم» با «جهان اول» یعنی با «دو ابر قدرت»، «سوسیال امپریالیسم» شوروی وجه عمده «جهان اول» به شمار می‌رود. به سخن دیگر تضاد عمده جهان، تضاد کشورهای «جهان سوم» و «جهان دوم» (یعنی امپریالیسم منهای آمریکا) با «سوسیال امپریالیسم» شوروی است. بنابراین هر نیرویی که بتواند به این وجه عمده یعنی به «سوسیال امپریالیسم» شوروی ضربه وارد سازد مرفقی و هر نیرویی که این کشور را تقویت کند نیرویی ارتجاعی است.

بنا به این نظریه مشعشعانه، خلقهای کشورهای زیر سلطه امپریالیسم آمریکا نباید با رژیمهای دست نشانده امپریالیسم بجنگند. چرا که چنین کاری باعث تضعیف امپریالیسم در حال مرگ آمریکا و تقویت «سوسیال امپریالیسم» بالنده شوروی خواهد شد. خلقها پیش از هر چیز باید برای مبارزه با «سوسیال امپریالیسم» شوروی بسیج

شوند.

از همین رو است که همه جنبشهای ضد امپریالیستی کشورهای زیر سلطه که منافع امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی را هدف قرار می‌دهند مورد بیزاری و دشمنی هواخواهان تئوری سه جهان است. چرا که اگر این جنبشها به امپریالیسم آمریکا آسیب برسانند و در نتیجه باعث هزموئی «سوسیال امپریالیسم» شوروی در «جهان اول» شوند در واقع به کاری ارتجاعی دست زده‌اند!

این یاهو گویان بیشتر می‌را به آنجا رسانده‌اند که سلطه کشورهای امپریالیستی اروپا و امپریالیسم ژاپن را بر کشورهای زیر سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی تأیید می‌کنند زیرا کشورهای استعمارگر اروپا و ژاپن فعلاً متحدان کشورهای زیر سلطه به‌شمار می‌روند و اگر در این لحظه تضادهای خود را تشدید کنند باعث تقویت «سوسیال امپریالیسم» شوروی می‌شود. جنبشهای ضد استعماری و ضد امپریالیستی بطور کلی از دیدگاه اینها (هرچند که برخی از آنها صریحاً اقرار نمی‌کنند) ارتجاعی است.

از همین رو است که هواخواهان تئوری سه جهان در مبارزات مردم آنگولا با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی و امپریالیسم آمریکا همگام می‌شوند و در سرکوب جنبش خلق عمان، دوشادوش رژیمهای سرسپرده و ضد خلقی ایران و عمان به جنایت می‌پردازند و در ژنیر به موبوتوسه‌سه‌کو که از نوکران رسوای امپریالیسم جهانی است یاری می‌رسانند تا جنبش مردم را سرکوب کند.

بنابراین هواخواهان آتشین نظریه سه جهان می‌توانند برای هدف مقدس خود با امپریالیسم جهانی و رژیمهای دست‌نشانده و دست آخر سازمانهای جاسوسی سیا و ساواک همکاری کنند و همه این جنایات را به حساب مبارزه مقدس خود بگذارند.

در حال حاضر این نظریه ضد خلقی و جریانهای هواخواه آن بخوبی مورد بهره‌برداری امپریالیسم و رژیمهای سرسپرده امپریالیسم قرار می‌گیرند. ساده لوحانی که فریب این نظریه ارتجاعی را خورده‌اند اینک به‌بهترین آلت دستهای سازمانهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی و ممالک زیر سلطه بدل گشته‌اند. در واقع جبهه

امپریالیسم و ارتجاع اینک با بهره‌گیری از این نظریه در جنبشهای ضد امپریالیستی و بویژه در بخش پرولتری این جنبشها تخم نفاق می‌پراکنند و از آن به‌عنوان عاملی مؤثر در تضعیف و سرکوب این جنبشها سود می‌برند.

پاسخ ما به‌خواهانه نظریه سه جهان و بطور کلی به‌همه آنها که هم و غمشان بحث چین و شوروی است و خود را به‌این یا آن قدرت خارجی وابسته می‌کنند، چنین است:

کمونیستهای واقعی در بستر مبارزات دلاورانه خود با دشمن، یعنی در پراتیک انقلابی است که راه را از چاه تشخیص می‌دهند و از میان سیاهیها و پیچیدگیها به‌روشنایی نقب می‌زنند. کمونیستهای واقعی از آنجا که با تمام وجود خود و تا پای جان درگیر نبرد با دشمن‌اند، هرگز مجال پرداختن به‌ذهنیگریهایی که محصول دوری از مبارزه و خاص روشنفکران خارج از گود است، ندارند.

انقلابی واقعی ناچار است پیش از هر کاری به‌تحلیل مشخص از اوضاع مشخص پردازد و می‌داند که چنین کاری از هیچ نیروی خارجی ساخته نیست. طبیعی است که دوستان و دشمنان خارجی انقلاب را فقط می‌توان در جریان مبارزه شناخت. آن که با هر دلیلی در کنار ضد خلق می‌ایستد دشمن خلق و آن که بدون هیچ قید و شرطی از انقلاب حمایت می‌کند دوست خلق به‌حساب می‌آید. این است معیار انقلابیون در تشخیص دوست از دشمن.

ایدئولوژی

ایدئولوژی عبارتست از مجموعهٔ نظریات و اندیشه‌های سیاسی، حقوقی، هنری، مذهبی، فلسفی و اخلاقی. ایدئولوژی بخشی از روبنا است و خصلت طبقاتی دارد. بنابراین در نهایت منعکس کنندهٔ مناسبات اقتصادی زیربنای جامعه است. در جامعه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده یکی از اشکال مبارزهٔ طبقاتی پیکار ایدئولوژیک است. منافع طبقات ارتجاعی میرنده حکم می‌کند که واقعیت نفی شود و حقیقت دگرگون جلوه داده شود. بهمین جهت ایدئولوژی این طبقات غیر واقعی است و منعکس کنندهٔ واقعیات نیست، به سخن دیگر علمی نیست. بر عکس منافع طبقات مترقی و انقلابی ایجاب می‌کند که واقعیات همانگونه که هستند منعکس شوند از این رو ایدئولوژی این طبقات علمی است. ایدئولوژی علمی بیانگر منافع طبقهٔ رنجبر و اکثریت عظیم تودهٔ زحمتکش و خواستار پیشرفت و آزادی است. در این اواخر فلاسفهٔ بورژوا شایع می‌کنند که داشتن ایدئولوژی مغایر با برخورد علمی به مسایل و واقعیت‌ها است. آنها ایدئولوژی را امری ذهنی، خالص، بدون پایهٔ عینی و نتیجهٔ اندیشهٔ مجرد گروهها یا دسته‌های حزبی خاص می‌دانند و ادعا می‌کنند که باید فلسفه را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد. نتیجهٔ چنین روشی جز آن نیست که بطور مصنوعی علم و فلسفه از مبارزهٔ طبقاتی و از واقعیات اجتماعی جدا شود. هدف اصلی از این دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مترقی یعنی تنها ایدئولوژی علمی است.

« در بارهٔ فلسفه »

— علی کشتگر —